

آن شب
که شاید
زمانه ام
آنجا است

پویا نیک هوش



آن شب که شاید زمانه ام آنجاست

شعر و نقاشی:

پویا نیک هوش

نشر مهری برای گذر از سانسور و خوانش آسان و بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها را برای دانلود رایگان در دسترس خوانندگان داخل ایران قرار می‌دهد.



نشر مهري

شعر * ۵۶

آن شب که شاید زمانه ام آنجاست

شعر و نقاشی:

پویا نیک هوش

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲، نشر مهري | شمارگان: ۱۰۰ نسخه |

شابک: ۹۴-۴-۹۱۶۶۳۵-۱-۹۷۸ |

صفحه آرایي و طرح جلد: استودیو مهري |

مشخصات نشر: نشر مهري.

۲۰۲۳ میلادی / ۱۴۰۲ شمسی.

مشخصات ظاهري: ۵۸ ص: مصور.

موضوع: شعر معاصر فارسي.

کليه حقوق محفوظ است.

© ۲۰۲۳ پویا نیک هوش.

© ۲۰۲۳ نشر مهري.



مهري



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com



بر یاد شاد مستی ز موت حرف چه کار؟
با شرم گرم گونه‌ات شنگرف چه کار؟
برگ به برگ بر باد و خاک سرد سپر
بر دامن غروب‌فام آبان حرف چه کار؟

به جایی نیست دستم بند به دست ضحاک‌ها
پیچ پیچ پستو شنو در کوه‌ها پژواک‌ها
پیش خورشید دل آبی آبی تیک‌ها
پیچ پیچ راه‌ها را خیره خون تاک‌ها



بودم کاش من هم با او که با زمان رفت
داغ داغ است نگر مگر زمستان رفت؟
اکوان در آسمان چه دید؟ آنچه نداشت
غریب درید رود او هم اما جان رفت

آه همواره همراه ما توفان شد
راه ناهموار را همرهی پایان شد
آرزو بالید با رود داغ خون و اشک
قاصدک در سفر شب چو مه تابان شد

خسرو و سیرین و پینه پینه فرهاد
برباد کی رود پس آن سر پرباد؟
به مرز پاک کشور پشت پلک روزی
رسد اسپ آنکه کس نیارد یاد؟

روز پشت روز رود اما پگاهی نیست
روم اما لبم گوید راهی نیست
خانه ام گرچه خراب شهر خبر شد
تهی است دگر سینه ز توفان، آهی نیست



زمینم آسمان، هر سپیده در افق
می‌کند خون مرا تاج سر خود
همکلاسی شاید نفر بعد منم
ایران کند نام مرا همسفر خود

از کار کوتاه‌بینان قلب گشته‌است دوات
واژه‌ها زنجیری و رنج فلات
شیرخطِ بخششِ بدره‌مه گو یکی‌است
یک دم خوش نجات است و هم مرگ نجات

حرف انداخت میان دسته گنجشک‌ها خورشید
کینان که برده‌اند رشک به جشن غنچه هر دم
بینند شبی بی‌فردا دیوار جای امید
پیچد صدای خشکی: «چه بود آنچه کردم؟»

سرود بی‌صدای دور دیرینه
ستون مشیت خالی پای پرپینه
کجا باشم که دسترس ماندم ای گل؟!
غم شاد هزارستان در سینه

مست مهتاب نرد نگاه باختن و
برمیانه رود کاخ یخ ساختن و
رخسار سرخ و باز در گنبد کبود
سوی سمنگان دربست رخس تاختن و

بادا ابر بی شکل و بی بهانه‌ای
زیر خروار خشم جنگلی را دانه‌ای
خاشاک خرد و شاخه‌ای و آذر خش
خامش خام خواهش بی کاش کاشانه‌ای

گناه ابلق وحشی بی گناهی بود
افسر خوی رام، افسار شاه‌ی بود
ابوعطا شنو شنا کن و شور این رود
که فلسفه‌اش همه آواز ماهی بود

تابوت پوشید ز نخست در لاک کوچید
باز موج از پشت مشت بر موج کوبید
در ژرفا گوش جز همه‌ای ز هر صدا شست
وز سایه دو بال سپید، یاد روید

نگاه تار ز هرسو به سان تیر
اندازه شن شدن، و کوبیر
نیست در ذهن گز جز رهایی بار

آنکه که هست هر رگ جویبار ناروا
ننگ نیست خود دانی زیر زمین کامروا
ته چه، جوینده غرق گنج بی رنگ
ابر، در آینده همچو رنج دود هوا

چنبر دیوار دیوان تنگاتنگ
در خانه چتر، رنگ ز رگبار انگ
با چاله آب گوارگو خنده زاغ
بر آینه فرشته نما برزن سنگ

سیل بهتان بر بلندا آرشی
دشت به دشت لولی لالوشی
گرچه تلخ است خوش سرآید بی گمان
یک دو سه ساغر، پیایی سرکشی

تیغ‌ها ته مغاک و یک لغزش یاد
نشین شه‌سا که هم فردا نمی‌ماناد
خوش‌دار موی سپید خاکستر است گر هم
پری به آتش سینه سپارد باد

هفت‌سین به شوق چیده را بهاران کو؟
کابوس دم‌پگاه را پایان کو؟
به‌هرسو چه پاداش پراکند سرگل؟
سرگم در هزار هزارتو را دامن کو؟

کمتر بینی دستی گیرندت نازنین!
کمتر از آنکه هستی بیندندت نازنین!
بختت گر چو سرمه سپاه است چه اندوه؟
با خوبان نشستی شیرندت نازنین!

ره به بی‌رنگ برد این رود سرود
بگذر از دیگری و هرچه که بود
آنچه بود هست هنوز: بانگِ رود و رنگِ می
کز دیرباز اگر هست و چه زود

ایستاده بر گردونه در دو سوی، فانوس‌ها
ره خواند از کمین به نبرد ترا آن‌گونه
نرم به خواب رو در گریخته‌اند دگر کابوس‌ها
تنهاترین! شب یاد خواهد آورد ترا آن‌گونه

رخش مهتاب به قلاب و ماهی تفته
دگر چه مانده مگر راهی نرفته؟
دانا نبرد تا کی کند با هفت سران؟
بیدار و خواب، هفت‌خان، هر هفته

خوشه در چشم تلخی آسیم سال
نیمه‌آسوده و زردان! خواب کن شب خیم سال
نیم‌نسیمی بس کاب آتش خون خوران
بر گلیمی سرکنند دیهیم سال

سرپناهی نیست ستارگان گواه‌اند
خوشی و ناخوشی آه! ناهید و ماه‌اند
ز سوته‌دلی است این زیانه‌ها دریغ!
درگذر میغ‌های غُران گه‌گاه‌اند

بَرَم به نیست بوم ویرانه‌ام آنجاست دل!
آن شب که شاید زمانه‌ام آنجاست دل!
کدام ستیغ، فرود، زخمی بی‌بال راست؟
پَرَم شکن نویس آشیانه‌ام آنجاست دل!

خوش می‌سپرد زیست تلخند زنان بوم
هر ره گذرش افتد ویرانه‌ی روم
فشر مشت! میوه‌ی پَرَش ستیغ وزوو بود
وز گردش گل‌ها شد خانه‌ای از موم

آن ابر بلند همچو دو چشم که سیل آساست
دود است کز سر خرد و کلان به هواست
باز لبخند زند سگ نگاهت روزی؟
آری نسیم سینه‌ی چو فصل‌ها گذراست

شورم به نوا نروم کجا روم؟
تارم به حنا نروم کجا روم؟
غنچه‌چینان نروند برون ز باغ
به ناکجا نروم کجا روم؟

در آستانه شکستن است زیر گل
هر آن کجاست یاقوتی ز خون دل
ای سرخی لب در یاد بتاب!
نوبت چو رسد به پاکوبی و کل

فراز سر کمند، در چرخ یغما
به چنگ باد است گرم، فصل پیما
چهارنعل سپریم راه دراز سنگلاخ
تا جای نخست برسیم بر گوی ماگما

نه راه پیش و نه پس چاره چندک بود
نقل روشن انجمن شب شک بود
تا بسته شود اسکلت غول هنوز
گشت کامل پیشیمان و هم کوچک بود

تپش تابوت هر قلب نخواهم بودن
که بس کابوس را شیرین نمودن
همواره ناهموار ره «یک سر و دو گوش» را
افت دیدن و خیز قصه شنودن

درین جهان واژگون شگفت نیست
بکوبم بر در نیستی تا هستم
در دست این جام وارون چه دانم چیست
چه پرسم دگر از چیستی تا مستم؟

دست دگر به کار ساده‌تری زدم
شیشۀ عمر خویش به ساغری زدم
آن سو کسی شتاب داشت به هر دری زند
باز که شد چهارتاق به هر دری زدم

بود را تار و پود، نیک و بد بوده و هست
«رخ یاف خوش نقش را غم زبید» بوده و هست
دل پُر از یافته و بارید بار زمان
نه فقط بر سر طبل کوبد بوده و هست

جهان آشوب و جان صبر است و صبر
جان آزاد و جهان جبر است و جبر
دام و دانه در به در کار است و کار
سربه‌سر کار جهان قبر است و قبر



از تکرار تُک زدن شد خسته خروس
دام! دو پای مرغ پر بسته ببوس
تا پر بکشد شادی بی شک هر دم
از دو دست داماد دگر رسته عروس

جیغ مرغ دریا بر شب کویر
فسیل ماهی و اسکلت و راه شیر
شهرِ شگفتِ سپهر، قلقلک بال
هان مرغان! گمشده فتند ز گوی زرد زیر



دید آونگ دل ناگزیر سامان گیرد
رسمی نهاد این وانهد آن گیرد
می زندم زیر و بم آهنگ زمین
رند دگر نگیں از چنگ زمان گیرد

بد تا ابد با یاد یاد فریاد
پایان خوش ندهی چرا جهان!؟
شنو سکوت تا که شود نسیم، باد
سرود نو! ندهی مرا زبان



چشم چشم چه خوب اگر بسته شود
این بهتر است تا خستگی خسته شود
مژده بر باد برگ خبر رستن داد
باز در خواب سوسن رسته سربسته شود

با همگان آشنا بیگانه‌ای
چشمه‌گسار بزم انگشتانه‌ای
چلچله دور نیم‌نگه در هر بام
پس کوچگان زاوُلی را آشیانه‌ای

باد جگر سوخته را هوگویان می‌یابد
مهر در قرص رخ مه‌خویان می‌تابد
یاد پرت است حواسش دمی هیس ببین!
برّه بر لب جو گل بویان می‌خوابد

قطره نوشِ برگ گل شب غرق شد
موی‌گر را راه بی‌فرجام سرانجام فرق شد
نیست جا خورشید را در الف‌گربه و گیو
بی‌چشم داشت ابر، گوش، در پس‌درنگِ برق شد

ابر نیمروز زرد و نیز خیس هنوز است
گرچه آبستن یک چند تموز است
نوروزت ای برف گیس همیشه در چشم!
ببار ریسه وار که یار خیمه دوز است

کولاک برف و کوچ کلاغ بام به بام
در دیدگان، سپهر شهر بهرش کنام
به پای افق گرچه نرسد دست سال
چه ماند ز بال بال تک خال مگر نام؟

دار و ندار همین دم است که می رود
بار دگر همچو غم است که می رود
مرهم یاد کودکی که شاد بود
عمر کم خوش آرم است که می رود

ماه بیابان چه سرود بود و نزدیک
کنون بین بیابان ماه از دور نیک
نیست چو راه بر موی دوتا شانه زن

آفتاب رفت و هزار واحهٔ واهی هم
نگرد به پشت گاه چلچلهٔ راهی هم
هزار در بسته گشت تا پنجره‌ای باز
که قاب ماه نو است و سیاهی هم

دو خط کفتر چاهی روان ز چشم‌ها
سرخ‌ی گرفته‌ای که چکانی یشم‌ها
سرور را گرد و دو پای پرگار شکن!
روشن به یادگار شرر خشم‌ها

کلید قفل فریاد سکوت را قورت داد
قفسی با یاد پرواز و افق
راه سنگلاخ سپرد نفس باد و چه گفت؟
پس پرده ساخته‌اند راز و افق

گرفته در گلوی نی شراری شب
دمی مهمان چرخان بته‌خاری شب
چله‌ای ناید که ماند جام، سرخ
پایان آباست سیه‌روزی را؟ آری شب

مِشکی پوش ابر! بهر تهی مَشک خسته سم
کویر پُرترک است خُم شکم خُم
بسته پلک خشک دم دادمان توفان شن لیک
زور رخس مهر بین و نم در ژرفا گم

خُم انار لب چوپان لرزان است
سر در برف کورخرامان لرزان است
خبر دوستی و دوری مشمر بزرگ
کلاغ خالان ته آسمان لرزان است

بیا بیا! چه سیه چه سپید سال و سال
بخوان! که گیوان رستند سپیدموی، سیه خال
به سامان یک زخم گرفته خو چو مانی
عقابان البرز باز کنند اخم و بال

هم شنفت از گوش ماهی و سفت کام صدف
قرص ماه رقص کُنا همگام دف
باخته بُرد آن بردبار برپا که گفت:
«تا کی؟ تا کی؟ تا کی ای تاک!» جام به کف

غم سبز قناری قابِ قفس شد باز
پرواز و پرنده پیش و پس شد باز
خروش زرد خورشید رفت فروش
خروس آواز آغاز نکرده بس شد باز

ابر و باد و بر سنگ سیر بارانم
وارونِ کولی، خانه به کول، ویلانم
گرد است میان دو بال ابرو یک زن
خوشش آید همای ز هند بستانم

وقت است خون دل و تاج زر سرخ انار
آسوده بخواب یا که بیدار یلدا باش!
رفت باد از سر و شورها حباب رهسپار!
دریای ابر آفتابی شبیرین فردا باش!

داستان از پس پرده آتش
باری غم، آری باری است و با خود گش
دور از یاد مباد مرز و بوم چون خواب
این تیر واپسین و این آرش

شکارچی غارنشین با ناف خوش است
خروس خامش خروش با قاف خوش است
قبیله‌ای کو کجاست تهی از بدخواه؟
گیس سفید خمیده با صاف خوش است

هم‌نوایی می‌کنند باد و مهتاب
نه مگر کوک است ساز؟ بشنوی نیست
تاب تا ته رفتن و مرگ آسان
قصه کاش مگو مثنوی نیست

بر ابرسار ابلق، پادشاهی مات جو!
نک نک نگین ز دل سنگ نبات جو!
هم آتیه مانام این سرو آریب را
آشیان ز دل گوی اشک دوات جو!

کجاست تهی از گام به گام چاه و چوه؟
آنجا که نیست نکته نکته انبوه
دید آهوی گم، نقطه نقطه سر خط
درنوشت دشت و گشت خالی نک کوه

تلخ یاد‌های شیاویر، چشم همزاد
شب‌نشینِ کوچهٔ نجوای شهرزاد
برج میلادِ گرز انگشتانِ شبریز
شهبسوار خوب پیش‌پیش رفته بر باد

پلک بر پلک نهیم با صفای رفتگان
چه پاک و ساده بود وفای رفتگان
این جهان دگر و تا بفهمیم چه شد
شاد گشتیم غمین، آن نیای رفتگان

بر هر سحر چشمِ قناری قفس است
خطِ خطِ نسیمِ سدّ راه نفس است
ترنجِ پیرِ باغِ گرچه گل‌گوست بر فرش
تنها آوازِ پشتِ پلکِ فریادرس است

خوابی که زمستانی نیست خواب نشد
پیرهن بهتر از آبی مهتاب نشد
اقیانوس بی غصّهٔ غریبِ آب بود
آن برف که بر ماه نشست آب نشد

بی‌نامِ بیشه، دورهٔ پیشاَسجَل
یا آنکه راست در فضا آب و گل
کلیشه نیست هرگز اندیشه ناب
تکهٔ گمشده‌ایم هر کدام در پازل

رسیدم از سپهر نشستم پیش پات
هرگاه که جستم ز چلهٔ موی رها
برف گشتی کجا تندباد سوار!؟
هربار که بستم گرهٔ دل به هوات

هرگز نبازد دست عقرب زمان
تاس گیرد و جفت بارد بر روزشبان
"چه دوره‌ای بود یادش به خیر حیف گذشت!"
وردی است که هرگز نیفتند از زبان

کورسوها پیدا از پس کورکوران است، وه!
بی‌بهار یار، من، ز گل بارچینان است، وه!
چه گریز از جای پای پیش و پی قطار؟
در رهم که ردّ صف رفتگان است، وه!

صداکنان دریا همواره بلند و پست
کَلکی پذیر که نیست جز پارو به دست
افق‌نگران جزیره‌ای تنها
فرو فرو روان، گوید: «همین است که هست»

گفتنی‌ها به سر آمد پرسشی پاسخ شد
رفتنی است همچو همه غم هم، کنم پس یاد شاد؟
ناگهان یک جرعه از بوی خاک بی‌نشان
تک‌درختان را به هم خواهد رسانید باد شاد

نوش بر نوش آباد شوم یا نه؟
یک روز دگر رفت ناشاد شوم یا نه؟
هنگام مهر است و برگ قرمز بر باد
تلخ است تا شیرین، فرهاد شوم یا نه؟

خَطَم آن دو نقطه را شکوه را گو باش!
خسروی تلخ خویشم، کوه را گو باش!
داروی فریبم ده! بی‌بخت، بی‌یاد
جشنی شد و از نو، اندوه را گو باش!

گیس رودابه جهان، کابل زال
با گلستان گذری بلبل لال
نرساند این کهن ریشه نهال
بخت آن پوک درخت تا سر سال

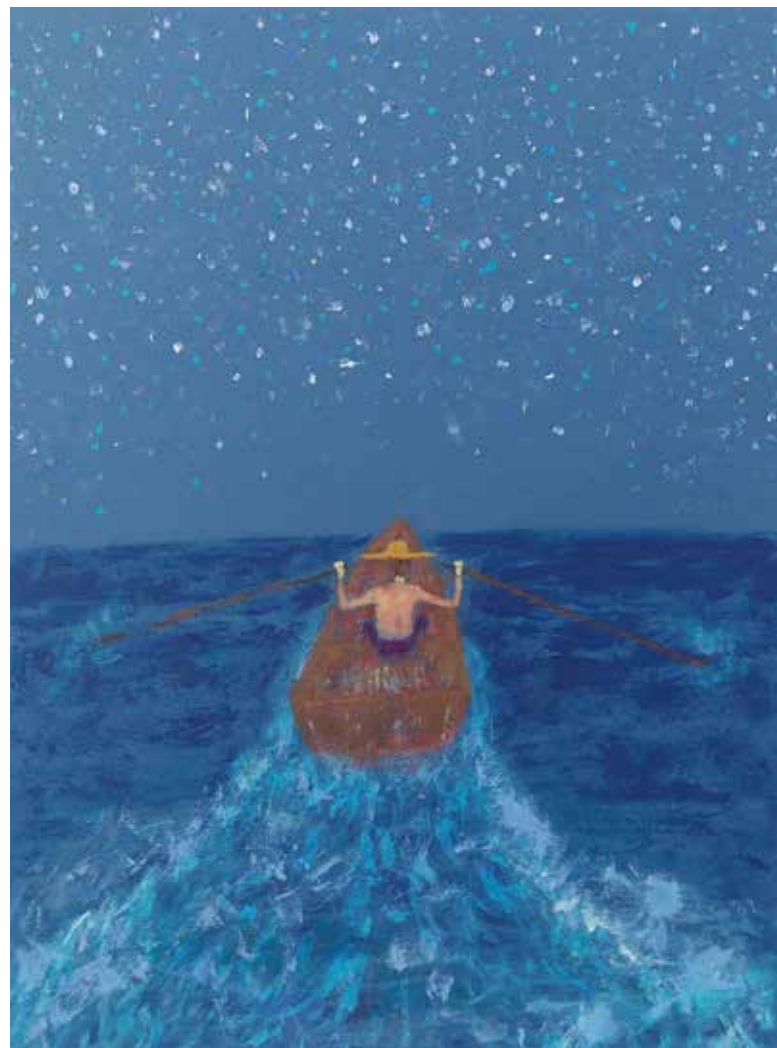


شادان هلا! سپار دمی که باید است
خود سبز می شود غمی چو بیشم به راه تو
رازت دلا! شتاب مدار روزی رسد
افق دراز کشیده است چشم به راه تو

با واپسین آه و آن تنها قطره اشک
چه دیده اید؟ گویند فرشتگان ایران!
ترسم آن روز جشن چشمانمان نبیند
غمگین از غم هم شادان کیان ایران

www.mehripublication.com

سپیدی این صفحه برای توست...





نشر مَهْرِي

منتشر کرده است:

شعر

رنگین کمان • حسن حسام
سروده‌های خیابانی • حسن حسام
شورش با دلیل • امیرحسین لاجوردی
دارم به پای خودم پیر می‌شوم • فیروزه فزونی
تمایلات • مریم جعفری آذرمانی
مهمانخانه سلولوزی • جمال موسوی
ترنج اقالیم غمگین • کیمیا تاج‌نیا
چمدان‌های جهان کوک شده‌اند • مینا احمدی
سایه‌ای در سراب • بهرام غیاشی
روزگار بنفشه و باروت • کاوه باسمنجی
عصیان قرن • الهام عیسی‌پور
هرگز به بال‌هایم گزندی مرسان • فروغ سمیعی
تا جهان من بیا • کتی زری بلیانی
نگاه • ناهید موسوی
دو قلب، کشاله‌های ران و شعرهای ممنوعه • علی کاکاوند
سمفونی عرعر • لیلی گلزار
هنگامه غربت (در چهار جلد) • خاطره خویه
حتی به احترام کاغذ • فرخنده حاجی‌زاده
هفتاد غزل عاشقانه • علی صبوری
نظربازی عاشقان در سحرگاه شهریور • علی صبوری
سرزمین ترانه‌های بی‌لبخند • علی صبوری
بن‌بست‌های باز • لیلی گلزار
این شهر دیگر جای ماندن نیست • محبوبه زرگر

بی‌شکوفه، بی‌گیلاس • نازنین شاطری‌پور
استیگماتا • م.ع سبحانی
تورا حافظی • نیما نیا
دیوان ژاله • عالم‌تاج قائم‌مقامی
آخرین زن لوت • اعظم بهرامی
دهان مُرده • ناما جعفری

۷۰ شعر در میان دو بوسه • هوشنگ اسدی
هم‌رقص باد • نازنین شاطری‌پور
آوازهای فالش کشورم • فیروزه فزونی
ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت‌صفائی) • به‌کوشش حسین
دولت‌آبادی
رَعه‌های خوف، رَخشه‌های خُجسته • سیاوش میرزاده
اینجا برقص • حسن حسام
مرا به آبها بسپار • کتی زری بلیانی
یکی به آبی عمیق می‌اندیشد (دوزبانه: عربی و فارسی) • حمزه کوتی

ادبیات ترجمه

شعر

آواز پل‌ها (گزیده اشعار شاعران معروف آلمانی زبان) • مترجم: فرشته
وزیری‌نسب
حماسه شیخ بدرالدین سیمائونا • ناظم حکمت؛ مترجم: هاشم خسروشاهی
بی‌آنکه از چشم‌هایم بخوانی (شعرهای اروتیک چپ) (دوزبانه: آلمانی و
فارسی) • آنا ماریا روداس؛ مترجم: علی‌اصغر فرداد
بوسه آسمانی (دوزبانه: فارسی و انگلیسی) • کرولاین مری کلیفلد؛
مترجم: سپیده زمانی
در صدای تو می‌دانی چیست؟ • جمال ثریا؛ مترجم: بهرننگ قاسمی
پرواز ایکاروس (دوزبانه: آلمانی و فارسی) • هلیده دومین؛ مترجم:
علی‌اصغر فرداد
آوازهای زیبایی‌ات • شاعر: ماریو مرسیه؛ مترجم: هدی سجادی



MEHRI PUBLICATION

Poem * 63

That Night Maybe My Time Is There
Pouya Nickhoush

British Library Cataloguing Publication Data: A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-916635-94-4

|First Published Spring 2023| 58 Pages|

|Printed in the United Kingdom|

|Book & Cover Design: Mehri Studio|

Copyright © Pouya Nickhoush, 2023
© Mehri Publication Ltd. \ London, 2023
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.



www.mehripublishation.com
info@mehripublishation.com



مجموعه داستان کوتاه

- بر آجر فرش حیاط • کیومرث پوراحمد
- جسدها تکثیر می شوند • کیومرث پوراحمد
- آنزایمر، بیماری محبوب من • کیومرث پوراحمد
- به روایت مردگان • آرش دبستانی
- نصوح سیاه • مرتضی فخری
- زنده گور • مرتضی فخری
- اینجا به وقت برزخ • پیمان برومند
- نوغان • ژیلآ آقارفعی
- اکتاوها • به کوشش رؤیا مولاخواه و فاطمه (صحرا) کلانتری
- خانم گل • فریبا محمدی فر
- بن بست تولد • لادن توفیقی
- پس کی هوا روشن می شود؟ • گردآورنده: خلیل نیک پور
- آب رشک • شهره یوسفی
- بدون مجوز • مهتاب قربانی
- سوّمین نشانه • الهام امانی
- پاچراغ • علی اصغر راشدانی
- خانه غزل خانم • علی اصغر راشدانی
- و ناگهان پلنگ گفت زن و داستان های دیگر • عزت گوشه گیر
- از باران گیلان • کیهان خانجانی
- سودابه در آتش • خورشید رشاد
- عقربه های هرز • معصومه محمدی (شهرزاد)، زینب زمانی زاده
- یکی هست یکی نیست • سعیده زادهوش
- برهنه و برهنه • محمد عالی محمدی
- یک وقتی یک جایی • پریسا عطاری
- غوزک پلاتینی • مصطفی عزیزی
- شکوفه های گریان • رضا اغنمی
- صفر بهتر از هیچ است • علی اصغر غفوری
- از درون گذشته • فریدون نجفی
- هوس ماهی سفید در مرداب • بهار بهروزگهر

That Night Maybe My Time Is There

Collection of Poems

Pouya Nickhoush

www.mehripublication.com

That Night Maybe
My Time Is There
Collection of Poems
Pouya Nickhoush

هم شنفت از گوش ماهی و سُفت کام صدف
قرص ماه رقص کُنا همگام دف
باخته بُرد آن بردبار برپا که گفت:
«تاکی؟ تاکی؟ تاکی ای تاکی!» جام به کف



www.mehripublication.com